

شروین سبطی

فرودینه

۱

همانم

پنهانی در چشم‌ها
قد‌هایی که طی می‌شوند
و گشتی بر خط پیشانیت
(چه دشتی!)

چابک سواری بودم
و موی سپیدم جاری بود
حال برخیز
شب سقوط می‌کند و
افسانه

در باغ‌های گم شده پهلو می‌گیرد
سرزمین کهنه‌ام
ریشه‌هایش را از یاد برده است
و این سرنوشت

با پاهای روزانه‌ی عابر

طی می‌شود هر بار.

برخیز ای به خواب رفته از اشتیاق صاعقه!

رمزی برادرانه

هندسه‌ی پهلو را شکافته است

و ریتم گام‌ها

طنین باستانی گرفته‌اند.

بگذار به تماشا نشیند

در مقطع دست و نوازش

ارتفاع جادو را

که گیسوت

رنج به سپیده می‌دهد

و ماه خواب مگوی شهابی ست

که در سینه آتش گرفته ست.

۲

همانی!
ساعت خاموش
وقت لحظه را سرد کرده است
کنار دشتی موهوم
شانه‌ها را می‌گسترانی
و گره مشتی
حجم باد را
چاره نکرد
حدود کلام
پنهان شد
میان دو سنگ متروک
می‌پذیرم!
و پلک‌ها
بر قدم‌های فرو
افتاده
قرار می‌گیرند.